



نیم نگاهی به کارنامه حیدر خان عمواوغلی
 پروین قائمی

چند چهره ...

خان را تواند فریفت، اما چون برفی در آفتاب تموز، در مقابل کلام حق که از گلوی انسانهای مخلصی چون میرزا برمی آید تاب پایداری ندارند.

آنچه که از حیدر خان عمواوغلی و پیشینه او نقل کرده اند، غالباً در میان هیاهوی بسیاری که پیرامون شخصیت او برانگیخته اند به فراموشی سپرده می شود، از این رو اجمالاً به سرگذشت نامه او و نگاهی می افکنیم و رفتارهای سیاسی و اجتماعی او را مرور می کنیم، شاید از این رهگذر نقش و مأموریت او برای ناظری که پس از نزدیک شدن به یک قرن به نظاره نهضت جنگل می نشیند، اندکی تبیین گردد.

حیدر خان عمواوغلی که او را چراغ برقی، بمببست و بمب ساز نامیده اند، در حقیقت تازی و پردیوف (خداداد) نام دارد و در سال ۱۲۵۹ ه.ش (۱۸۸۰م) در شهر ارومیه به دنیا آمد. پدرش علی اکبر افشار و مادرش زهرا خانم نام داشتند. مردمان، پدر او مشهدی علی اکبر را «عمو» می نامیدند، از همین رو حیدر خان به «عمواوغلی» یا «عمواوغلو» یعنی پسرعمو علی اکبر شهرت یافته است. مشهدی علی اکبر طبیب بود و بسیار دلسوز و مهربان و مردمان، او را بسیار دوست می داشتند و سخشن در آنان نفوذ بسیار داشت. در سال ۱۲۶۵ ه.ش (۱۸۸۶م) علی اکبر افشار به علت فشار مأموران دولتی، به ناچار به شهر الکساندر پل در ارمنستان کوچید و در آنجا اقامت کرد.

حیدر خان تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در ایروان با رتبه ممتازی به پایان رساند و در این ایام بود که با اندیشه مارکسیسم آشنا شد و در ۱۸ سالگی توانست وارد حزب سوسیال دمکرات شود. او پس از اتمام دبیرستان به دانشگاه برق انستیتوی پلی تکنیک گرجستان رفت و دیپلم مهندسی برق گرفت. سپس به باکو رفت و در آنجا در جریان انقلاب قرار گرفت. او به همراه کراسین که از انقلابیون معروف بود، توانست یک ایستگاه برق برپا کند. سپس در کارخانه یافت متقال به عنوان مهندس برق استخدام شد و سرانجام در صنایع نفتی «تقی اف» در سمت سرکمانیک به کار پرداخت. در این دوران بود که حزب اجتماعیون به رهبری نریمانف در باکو تشکیل و حیدر خان به عضویت کمیته مرکزی آن برگزیده شد.

سال ۱۲۷۱ ه.ق بود که مظفرالدین شاه سفری به اروپا کرد و سه روز در باکو ماند. متولیان آستان قدس با اطلاع از اختراع چراغ برق و ورود آن به ایران، به فکر افتادند برای تأمین روشنائی حرم مطهر از کارخانه چراغ برق استفاده کنند و لذا از مظفرالدین شاه

خویش می شوند و در نبرد نابرابر ایمان حقیقی و افاضات روشنفکری، از پای درمی آیند.

حیدر خان عمواوغلی نیز به تعبیری روشنفکر است، زیرا در زمانه ای که خواندن و نوشتن، سواد محسوب می شد، او توانسته بود با هوشی سرشار، به تحصیلات خود ادامه دهد و سپس در جریان انقلاب بلشویکی، به تمامی به ابزار مارکسیسم که توانست نزدیک به یک قرن، بخشهای مهمی از دنیا را در سیطره خویش بگیرد، مجهز شود و با سلاح علم و اندیشه به کارزار مردانی چون میرزا بیاید تا یک بار دیگر، تاریخ اثبات کند این خون یاران باوفای حضرت سیدالشهداست که از جای جای این زمین می جوشد و ترسی از هیچ هیمنه و سیطره و امپراتوری و ابرقدرتی ندارد و چنان خالص است و ناب که همچون معجزه ای، شب دیجور را می شکافد و آسمان ظلمانی دلها و دیده ها را به ستاره باران عشق میهمان می کند.

حیدر خان عمواوغلی در چهره یک یاور اندیشمند در کنار میرزا قرار گرفت و به علت پایگاه عقیدتی خویش، بسیار کسان را که ریشه در خاک عمیق ایران زمین آراسته به مکتب تشیع نداشتند، با علم و اندیشه خویش فریفت، لیکن در برابر ایمان و اخلاص میرزا رنگ باخت. عبارات پرطمطراق و خوش آب و رنگ حیدر خان عمواوغلیها، تحصیلکرده های سطحی و متفرغی چون احسان الله

نهضت شکوهمند جنگل، همچون تمامی جنبشهای مردمی و اصیل، پیوسته در معرض آسیبهای جدی از جانب استعمارگران خارجی، استبدادبان داخلی و آماج حملات کسانی بوده است که از جهل مردم بهره می بردند و هنوز نیز تا پذیر نیات پلید خویش را در سرزمینی بکارند که به شهادت تاریخ، شوره زار خیانتهاست و گلستان پاکبها و مردانگیها.

نهضت جنگل در روزگاری شکل گرفت که هیاهوی استعمارگران از سویی، خیانت استبدادبان از سوی دیگر، پشت هم اندازی روشنفکرانماها از سویی و جهل و فقر و بیماری و قحطی و بلایای ارضی و سماوی، ملت زنج دیده را نه همچون خوبانی که خواجه شیراز فرماید از شش جهت که از دهها جهت، محاصره کرده بودند. در چنین هنگامه گیج کننده و آزاردهنده و مردافکنی، بسیار شهامت می بایست مردان و زنان مؤمن را تا از جای بر خیزند و خود را برای نبردی تمام عیار آماده سازند و میرزا چنین کرد. او با ایمانی مثال زدنی و با یارانی بسیار اندک و امکاناتی بسیار اندک تر، به پا خاست تا در برابر ابرقدرت های زمانه خویش، یعنی انگلستان و شوروی بایستد و در عین حال از سوی استبداد داخلی و ایادی استعمار تهدید شود و در میدانی سراسر ناجوانمردی و مصادف تن به تن، مردانگی را غزلی زیبا و حماسه ای ستیزگ باشد. در میان تمامی فشارها، تنگناها، غبارافکنیها و هیاهوهای آزاردهنده، خیانت دشمنان دوست نما، بیش از هر چیزی، میرزا را در تنگنای انتخاب بین بد و بدتر قرار داد و او را گاه به دلیل مضمیقهای فراوانی که دچارشان بود به تصمیم گیریهای ادا داشت که هر چند نهایتاً به ضرر نهضت تمام شدند، ولی در آن هنگامه و غوغا، بهترین تصمیمی بود که می شد اتخاذ کرد و چاره ای جز این نبود و میرزا انصافاً با تمام تنگناها و تضییقات کمرشکن، به دلیل ریشه های عمیق اعتقادی و ایمان حقیقی که پیوسته فراراه مردان خداست، همواره توانست از گردنه های خطر خیانت و خدمت، به سرفرازی عبور کند و سرانجام نیز در راه اعتقاد خویش، سرباخت. یکی از چهره هایی که هنوز نیز پس از سالها که از نهضت جنگل می گذرد، به درستی بررسی نشده و عملکرد و مأموریت و شخصیت او در میان غبارافکنیهای فراوان و اظهار عقیده های متناقض، همچنان در پرده ابهام باقی مانده، حیدر عمواوغلی است. نگارنده این سطور نه مورخ است و نه سری در سودای سیاست دارد و آنچه که وی را به نگارش این سطور وامی دارد، همانا دلتنگی و والسفا بر پایمردی و اخلاص و ایمان مردان مردی چون میرزا کوچک خان جنگلی است که بیش از هر چیز قربانی جهل زمانه

ارتباط حیدر خان عمواوغلی با میرزا کوچک خان در اردیبهشت سال ۱۳۰۰ ه.ش و پس از مذاکرات طولانی پیش آمد. از آن رو که میرزا کوچک ترین اعتمادی به مدعیان رهایی خلقها تحت لوای سوسیالیسم نداشت، بسیار سخت تن به توافق با حیدر خان می دهد.



درخواست کردند تا این امکان را فراهم آورد. مظفرالدین شاه در این سفر، دستور خرید موتور برق برای حرم را صادر کرد و از آنجا که در میان مسلمانان مهندس چراغ برق بسیار کم بود، مسلمانان باکو، حیدرخان عمو اوغلی را به وی معرفی کردند. البته احمد کسروی معتقد بود که حیدرخان به دلیل آن که تحصیلات مهندسی برق داشت، به دعوت رضایوف (حاج میرزا محمود میلانی) از بازرگانان تبریز و پس از خرید ماشین Otto Deuz و لوازم و چهارصد چراغ به خراسان رفت و در جمادی الاولی ۱۳۲۰ در کارگاه برق مشهد استخدام شد. در این دوره، نیرالدوله حاکم مشهد، و سهام الملک، متولی آستان قدس بودند. میرزا ابراهیم منشی زاده بر اساس نوشته‌های حیدرخان نقل می‌کند:

«نیرالدوله در حین حرکت و عبور از کوچه و بازار، عده کثیری از فراشها را به عده چهارصد نفر جلو و عقب خود انداخته و کسانی را که نشسته بودند، به زور بلند کرده و حکم به تعظیم کردن می نمودند و حتی متولی باشی نیز از این حرکات، معمول می داشت. چون چراغ برق یک چیز تازه‌ای در ایران بود، اهل خراسان، اغلب به تماشای کارخانه می آمدند، به همین دلیل تقریباً به تمام اهل خراسان از وضع و شریف آشنا شدم.» از نوشته‌های حیدرخان عمو اوغلی برمی آید که او با روحیه پرشور و اندیشه‌های انقلابی و به ویژه اعتقاد عمیق به مارکسیسم، با متولی باشی آستان قدس رضوی رابطه حسنه‌ای نداشته است، از همین رو، در یک غروب که کسی با عجله وارد کارخانه شد و به حیدرخان گفت که متولی باشی برای تماشای کارخانه می آید و بهتر است چراغی را جلو بفرستد، حیدرخان به او اعتنا نکرد و دستور داد در کارخانه را بستند و متولی باشی را نیم ساعتی پشت در کارخانه به انتظار گذاشت.

همزمان با ورود حیدرخان، نیرالدوله، حاکم وقت خراسان، دستور داده بود فردی را شقه کنند و به دروازه شهر بیابوزند. حیدرخان، گرانی نان و قحطی در مشهد را بهانه کرد و مردم را علیه حاکم به شورش واداشت تا خواهان عزل وی شوند. مردم شورش کردند و چند خانه‌ای از جمله خانه نایب‌التولیه حرم مطهر، نقیب‌السادات هم غارت شدند. پس از این بلوا که در سال ۱۳۲۱ هـ.ق روی داد، نیرالدوله از حکومت عزل و رکن‌الدوله منصوب شد. حیدرخان عمو اوغلی حدود پانزده ماه در مشهد مشغول راه اندازی کارخانه برق حرم مطهر و بالاخص باب بود که با زغالسنگ کار می کرد و در کوچ‌های به نام چراغ برق قرار داشت.

حیدرخان عمو اوغلی در مشهد به نشر افکار حزب دموکرات پرداخت و بسیار سعی کرد که فرقه سیاسی خود را به دستور روسیه در آنجا راه اندازی کند که موفق نشد. ملک الشعراء بهار ضمن اشاره به این تلاشها، خود را جزو اعضای کمیته ایالتی نامیده است. حیدرخان در رجب ۱۳۲۱ هـ.ق از مشهد به تهران رفت و در کارخانه برق حاجی امین‌الضرب استخدام شد و از همین جالب حیدرخان برقی را پیدا کرد.

حیدرخان چه از نظر شخصیتی و چه اعتقاد عمیق به اندیشه مارکسیسم، در اغلب شورشها شرکت داشت و بدیهی است که انقلاب مشروطه بستر مناسبی برای کشتن افرادی بود که به زعم او مخالف آزادی بودند و در این راه کمترین تردید و ترسی به خود راه نمی داد. بدیهی است که در این رهگذر هر کسی که اندیشه دینی داشت و بر آن یا می فشرده، از نظر حیدرخان عمو اوغلی، مخالف آزادی تلقی می شد. ابراهیم صفایی در کتاب رهبران مشروطه درباره آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی و عملکرد حیدرخان می نویسد:

«اعتدالیون مجلس که اکثریت داشتند، بیشتر از بهبهانی تبعیت می کردند، به همین مناسبت، دموکراتها (در رأس آنها تقی زاده) که جبهه تندرو و انقلابی مجلس بودند، با بهبهانی،

حیدرخان چه از نظر شخصیتی و چه اعتقاد عمیق به اندیشه مارکسیسم، در اغلب شورشها شرکت داشت و بدیهی است که انقلاب مشروطه بستر مناسبی برای کشتن افرادی بود که به زعم او مخالف آزادی بودند و در این راه کمترین تردید و ترسی به خود راه نمی داد.

مخالف شدند. آنها ظاهرآ معتقد بودند که او نفوذ خود را برتر از مشروطه می داند و مجلس را تضعیف می کند، ولی در باطن، شخصیت و نفوذ او را مانع پیشرفت مقاصد خود می دانستند، به همین دلیل نقشه قتل بهبهانی کشیده شد. جمعه ۸ رجب ۱۳۲۸ هـ.ق / ۲۴ تیرماه ۱۲۸۹ هـ.ش، در آغاز شب، حیدرخان عمو اوغلی و رجب‌سرای و دو نفر دیگر، طبق نقشه‌ای که با نظر سران دموکرات طرح شده بود، در حالی که سروصورت خود را مستور کرده و به قیافه رهزنان نقابدار درآمده بودند، به منزل بهبهانی رفتند، با عجله راه‌پله‌های ایوان تابستانی را پیش گرفتند و با سه گلوله پیلایی، او را به قتل رساندند.

تأثیرگذاری حیدرخان بر بسیاری از مشروطه‌طلبان تا بدان پایه است که گفته اند ستارخان در بسیاری از ارجاعاتی که به او می شد، می گفت، «هر چه عمو اوغلی بگوید.»

او پس از به توپ بسته شدن مجلس به باکورفت و در آنجا، عده‌ای

دواطلب را برای مبارزه با محمدعلیشاه گرد آورد و برای یاری مبارزان تبریز گسیل داشت و خود نیز به تبریز آمد و یکی از مبارزان اصلی شد و در کشتن شجاع نظام مرندی به وسیله بمب دست داشت. در سال ۱۳۲۸ از طرف حزب دموکرات به مأموریت مخفی میان ایل بختیاری رفت و در ربیع الاول ۱۳۲۹ به تهران بازگشت و مدتی به صورت مخفی زندگی کرد تا سرانجام شناسایی و توسط یفرم خان، تبعید شد. حیدرخان سپس به روسیه و از آنجا به فرانسه و سوئیس رفت و به همکاران لنین پیوست. حیدرخان عمو اوغلی در ایران، ظاهرآ فعال مایشا، بوده است. اقداماتی چون تأسیس حزب کمونیست ایران، ریاست کمیته ترور یا وحشت، شرکت در نقشه کشتن میرزا علی اصغر خان اتابک، بمب انداختن در خانه علاءالدوله، سوءقصد به محمدعلیشاه، قتل آیت‌الله بهبهانی و ریاست کمیته مرکزی حزب کمونیست جدید در اولین کنگره خلقهای شرق در سال ۱۳۲۸، از جمله فعالیت‌های او بوده‌اند.

ارتباط حیدرخان عمو اوغلی با میرزا کوچک خان در اردیبهشت سال ۱۳۰۰ هـ.ش و پس از مذاکرات طولانی پیش آمد. از آن رو که میرزا کوچک‌ترین اعتمادی به مدعیان راهبایی خلقها تحت لوای سوسیالیسم نداشت، بسیار سخت تن به توافق با حیدرخان می دهد. قضیه از این قرار است که میرزا دو نماینده به مسکو می فرستد تا او را در رفغ نیازهای جمهوری نوینباد یاری دهند. نمایندگان میرزا یک ماهی در مسکو معطل می مانند، اما نتیجه درستی دریافت نمی کنند. حیدرخان عمو اوغلی ظاهرآ به رشت می آید تا اختلافات را از میان بردارد. میرزا از استقبال می کند و همزمان با ورود وی احسان‌الله خان و خالوقربان هم در نامه‌ای به میرزا اعلام می کنند که حاضرند دوباره با او همکاری نمایند. میرزا می داند بسیاری از نیروهای تحت امر این دو، بلشویک نیستند، لذا به نیت تقویت نهضت جنگل، پیشنهاد آنها را می پذیرد، اما همان ابتدا مشخص است که ترکیب آدم‌های وابسته به بلشویکها و غیر صادق چه حاصلی به بار می آورد. حیدرخان کمک شوروی را منوط به اجرا و پیاده شدن عقاید کمونیستی و اصلاحات ارضی می داند و میرزا آن را به ضرر و زیان نهضت جنگل می شناسد و از قبول دیدگاههای او سر باز می زند. میلیون مرکز نیز پیوسته برای میرزا پیام می فرستند که اگر حیدرخان قصد خاصی دارد، بهتر است راه خود را از تو جدا کند. می دانستند که حیدرخان اگر به نظر خاصی برسد، آن را اجرا می کند حتی اگر آلودن دست خود به خون میرزا باشد، همگان دیده بودند که در ماجرای مشروطه، چگونه رفیق خود ستار خان را خلع سلاح کرد، در حالی که ستارخان کارهای خود را بر اساس دیدگاههای حیدرخان انجام می داد. حرکت‌های ناپهناج بلشویکها و کمونیستها و خودسرپهای دسته‌های کرد و اعضای کمیساریا، جان جنگلیها را به لب رساند و از میرزا خواستند به آنها اجازه دهد ریشه بسیاری از این مزاحمان و آزار دهندگان را قطع کنند، اما میرزا معتقد بود نمی تواند به جرم غفلت یا ناهلی، یارانی را که سالها با او همکاری کرده‌اند، از بین ببرد. میرزا زبانه کشیدن خشم جنگلیها را می دید و لذا پیشنهاد داد در ملاسرا در یک فرسخی رشت، جلساتی بین اعضای کمیساریا و جنگلیها تشکیل و برای معضلات موجود راهکارهایی ارائه شود. شماری از جنگلیها تصمیم گرفتند قبل از رسیدن میرزا به ملاسرا، کار بلشویکها را بسازند و اعضای جلسه را به گلوله بستانند. حیدرخان از مهلکه و آتشکی که برافروخته بودند، گریخت و به پسیخان رفت. معین‌الرعیایا، حیدرخان را به ایل ایوان فرستاد. افراد ایل وقتی که دانستند که نهضت جنگل در حال نابودی است، حیدرخان را خفه کردند و بدنش را در قریه مسجد پیش که محل سکونت ایل بود به خاک سپردند. ■

